

آنچه که او را برای من جذاب می‌کند، تلاش‌های چندجانبه و بی‌وقفه‌اش در عرصه فرهنگ، به ویژه کتاب است. **حاجی زاده** نویسنده، شاعر، ناشر، مدیر کتابفروشی «ویستار»، مدیر مسوول مجله ادبی «بایا» و کتابدار دانشگاه است. شاید در بین فعالان عرصه فرهنگ، کمتر کسی مثل او داشته باشیم که محدوده فعالیتش از تالیف کتاب باشد تا گذراندن آن از هفت خان مجوز و چاپ و نشر و تا عرضه آن به عنوان مدیر کتابفروشی و کتابدار. مسلم است که هر کدام از این‌ها به تلاشی مستمر و نفس‌گیر احتیاج دارد، به روحیات و عملکردهای متفاوت و گاه حتی متضادی که به دلیل حساسیت کارهای فرهنگی انرژی‌ای صدچندان می‌طلبند. اکثر نویسندگان و شاعران ما برای امرار معاش مجبورند ساعاتی از روز را به کارهایی بپردازند که با علاقه و دلمشغولی‌شان فاصله زیادی دارد. اما برای کسی مثل خانم **حاجی زاده** ظاهراً این طور نیست، زندگی‌اش با کتاب عجین شده و پا به پای کتاب حرکت می‌کند. به عنوان نویسنده، خالق معنوی آن است و به عنوان ناشر خالق مادی آن. انگار مثل یک پروانه کتاب را مادری می‌کند، که البته کار آسانی نیست.

آثار خانم **حاجی زاده** عبارتند از: «خاله سرگردان چشم‌ها» (یک داستان بلند)، «از چشم‌های شما می‌ترسم» (رمان)، «خلاف دموکراسی» (مجموعه داستان)، «کتاب شناسی اساطیر»، «گزارش قصه ۱ و ۲ (سینه سهراب)» و «رن عجم خوبه یا تی. آن. تی؟»، «طلعت منم!» (مجموعه شعر)، «من، منصور و البرایت» (رمان) و... «خاله سرگردان چشم‌ها» و «از چشم‌های شما می‌ترسم» که جزو کارهای اولیه **حاجی زاده** هستند پیچیدگی بیشتری دارند، تخیل در آن‌ها پررنگ‌تر است، شخصیت‌ها ما به ازای دقیق بیرونی ندارند و تکنیک‌ها و فنون متداول در آن‌ها بیشتر رعایت شده است. اما به نظر می‌رسد که درگیری با کار نشر و مجله، رفته رفته روی کارهای او تاثیر گذاشته و خوشبختانه بدون این که باعث کم‌کاریش شوند یا نوشتنش را در حاشیه قرار دهند، به نفع قصه‌هایش مصادره شده‌اند. «گزارش قصه ۱ و ۲» نتیجه چنین فرآیندی است؛ ژانر جدیدی در ادبیات که بین گزارش و قصه در نوسان است. او به نوعی قصه‌نویس است، قصه‌نویسش را می‌نویسد، یا به قول خودش گزارش قصه‌اش را. نوشتن خلوت می‌خواهد، اتاقی از آن خود می‌خواهد و در آوردن مجله، علاوه بر ارتباط وسیع، حال و حوصله سروکله زدن با عوامل پس و پیش و پشت پرده را لازم دارد. جمع این نیروهای ناهمسو، نیروی محرکه‌ای می‌شود برای نوشتن گزارش قصه‌ها. سوژه‌هایش را در بین اتفاقات دوروبرش جست‌وجو می‌کند و چون حوزه ارتباطش وسیع است، دچار یکنواختی و کمبود سوژه نمی‌شود. از چم و خم قصه‌نویسی آگاه است، اما در کارهایش به ویژه کار آخرش «من، منصور و البرایت» نشان می‌دهد که اگر چه شخصیت‌هایش

بیرونی تر شده اند اما تکنیک هایش درونی ترند. گاه آنچنان سرعتی می‌گیرد که خود را به قلمش می‌سپارد. البته این به معنای ساده انگاری نیست، بلکه به معنای فراروی و به فراموشی سپردن آموخته‌هایی است که مسلماً با آزمون و خطا نیز در هم می‌آمیزد. مثلاً من خودم نمی‌دانم در برخی از قصه‌های خانم **حاجی زاده** که از افراد حقیقی به عنوان شخصیت استفاده می‌کند، تا چه حد شناخت قبلی من از آن‌ها، با شخصیت‌های درون قصه ممزوج می‌شود و احتمالاً شخصیت پردازی اش را برای من تکمیل می‌کند و یا بالعکس. این البته فقط برای کسانی مثل من که شخصیت‌های مذکور را می‌شناسند ممکن است پیش بیاید، اما در عوض، این نوع نوشتن این حسن را دارد که چند صدایی است و از آنجا که هر شخصیت دارای زبانی متمایز و خاص خودش می‌شود، قصه را از یکنواختی و کسالت می‌رهاند؛ ضمن این که این قصه‌ها، چون به مسائل ملموس امروزی می‌پردازند، به شکلی، بخشی از تاریخ ما را در لفافه خود می‌پیچند. معمولاً وقتی آدم در چند حوزه کار می‌کند همیشه بیم آن می‌رود که دچار سطحی‌نگری شود و کارها از نظر کیفی رشد کافی نداشته باشند. اما خانم **حاجی زاده** نویسنده، خلاف این را ثابت کرده است، با نشر «**ویستار**» به عنوان یک نشر معتبر، و مجله «**بایا**» به عنوان یک مجله جدی ادبی. آثارش نیز چه از نظر خلاقیت و چه از نظر پختگی و کشش و نیز جذب مخاطب، رو به جلو بوده‌اند. آخرین رمان او «**من، منصور و آلبرایت**» گواه این گفته است.

فرخنده **حاجی زاده** علی‌رغم مشکلات عدیده‌ای که در زندگی اش به وجود آمد که عمده‌ترینش مرگ برادر، برادرزاده و مادرش بود و علی‌رغم بیماری خود، همچنان با روحیه‌ای بالابه ادامه کارش پرداخت و نشان داد که هیچ چیز نمی‌تواند او را از کتاب جدا کند. در جامعه‌ای که افراد زیادی را به نحوی به سمت بی‌تفاوتی و منفعل بودن سوق می‌دهد، همین آدم‌ها هستند که انرژی بخش‌اند و به ما یادآوری می‌کنند که: در هر شرایطی می‌توان و باید کار کرد و کار کرد و کار!

روزنامه اعتماد ملی، شماره ۴۱۱ به تاریخ ۱۳۸۳/۴/۲۳، صفحه ۱۵ (ادبیات)